

## تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

### گفتار هفتم

نبرد « مشروطه » و « مشروطه » بکجا انجامید ؟!

در این گفتار سخن رانده میشود از  
ایستادگیهای ملایان در برابر مشروطه خواهان  
و از دیگر پیش آمدها از هنگام جد شدن  
ایشان از توده ، تسکین شدن میرزا علی  
اصغر خان اتابک .

چنانکه گفتیم خیزش تهران بیاری تبریز با فیروزی توده پایان  
همدستی سه هجرتهد یافته نیروی مجلس را بیشتر گردانید . یک نتیجه دیگر آن خیزش  
این بود که شور آزادیخواهی در دلهای تهرانیان ، دوباره نیرو  
گرفت ، و آن سستی که در نتیجه کشاکش « شریعت » و قانون پیش آمده بود ، از  
میان رفت .

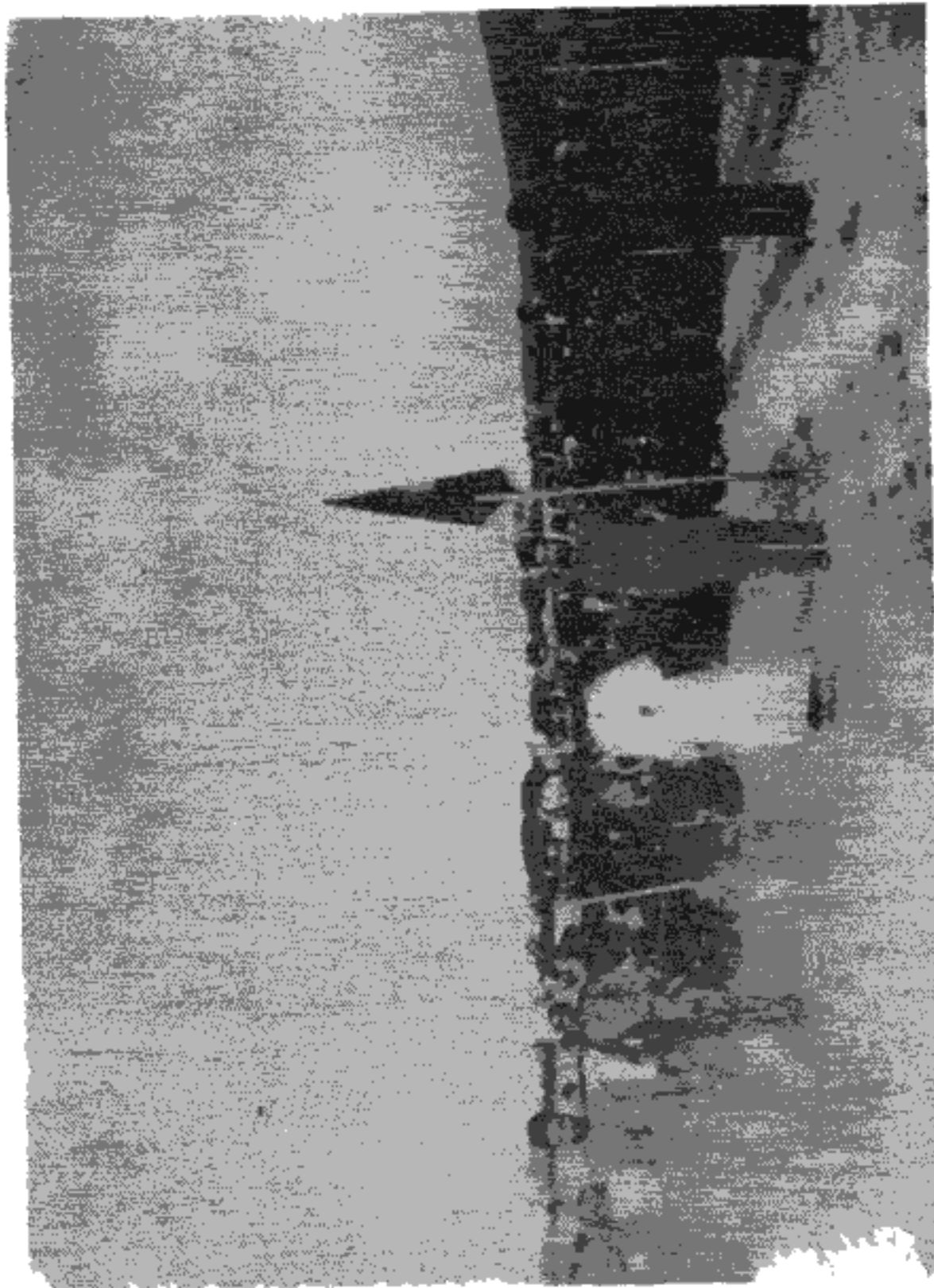
می باید گفت : در کشاکش قانون و شریعت ، مردم چون پای دربار را در میان  
نمیدیدند تکانی نمیخوردند . ولی چون داستان پسر رحیم خان پیش آمد دست دربار در  
آن کارها نمودار شد ، همین مایه تکان مردم گردید و شورها دوباره بجوش آمد . از هر باره  
آن خیزش بسود آزادیخواهان بود و با فیروزی آنان به پایان رسید .

چیزیکه هست این فیروزی نبرد را از میان نبرد و بلکه آنرا سخت تر گردانید  
زیرا آنکه دربار بود این بار دستش از جای دیگری نمودار گردید ، و چنانکه گفتیم پسر  
رحیمخان از میان نرفته اقبال السلطنه جای او را گرفت . آنکه « شریعت خواهان » بودند ،  
این بار بجای گفتگو و کشاکش به نبرد و دشمنی برخاستند ، و این جدا شدن ملایان از  
توده انجامید . گذشته از اینها گرفتارهای دیگری برای مجلس و مشروطه خواهان پدید  
آمد ، چنانکه همه اینها را یاد خواهیم کرد .

« شریعت خواهی » حاجی شیخ فضل الله و دشمنیش با مشروطه ، خواه و ناخواه ، او -  
را بدربار نزدیک میگردانید ، پس از آن خیزش تهران بود که بخشم و دلننگی افزوده  
یکسره با دربار بستگی یافت . چنین گفته میشود که هفت هزار تومان از دربار پول گرفته  
که در آن راه پکار برد ، و آنچه راستی این گفته را میرسانید آن بود که روزی هشتاد تن  
کما بیش از طلبهها را بخانه خود خواند و برای ایشان سفره گسترد ، سپس بدگوییهای  
از مشروطه کرد و بهریکی دو قران پول داده روانهشان گردانید .

پ ۱۰۷

بیکره ۲۷ نشان میدهد یکدسته از مجاهدان تبریز را ( دسته لیلادا )  
از آنسوی حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی که گفتیم از تبریز بیرونش کردند چون  
تهران رسید بکسر بعد العظیم رفته در آنجا نشیمن گرفت . همانا می بینید که مردم



دسته دسته بدیدنش روند. ولی از مردم نرفتند. تنها برخی ملایان رفتند. محمد علیمیرزا نیز حاجی سعدالملک نامی رافرستاد.

پس از چند روزی از عبدالعظیم پشهر آمد. آرسوی دارالشوری حاجی محمد اسماعیل و مرتضوی بنزد او رفتند و پیام بردند که از بدگویی بمشروطه و تبریزیان خود داری نمایند. در پاسخ گفته بود: «کدام دیوانه بی شعور است که منکر مشروطه باشد. راستی من از انجمن تبریز خوشم می آمد. اما اقوال و حرکاتی از ایشان صادر شد که ماها هرگز منحمل نمی توانیم شد. مثلا میگویند دررغایب حلوانه پخته از پول آن معلم خانه بناکنند، و قربانی نکنند و از پول آن مریضخانه سازند، و روضه خوانی موقوف باشد من ملت را بآن طفل تشبیه کرده ام که بدست او یکدانه اشرفی بدهند. طفل نمیداند آن اشرفی را چکند...»

ولی اینها جز سخنان زبانی نبود و او دل پرازخشم مشروطه میداشت، و این بود با حاجی شیخ فضل الله همدم و همراز گردید. ما دیدیم پیش از آمدن او، حاجی شیخ فضل الله در نامه خود به پسرش، بیرون کردن او را از تبریز، آگاهی داده دلسوزی مینمود. و این هم دردی و دلسوزی نشدنی بود که بهم نپیوندد.

و چون حاجی خمایی، که از چند ماه باز، از رشت رنجیدگی نموده و به تهران آمده بود، نیز با حاجی شیخ فضل الله همدم و همراز می بود. سه مجتهد بهم پیوسته بسایکدیگر پیمان همدستی بستند، و کسانی را از ملایان مشروطه نخواست، از حاجی شیخ عبدالنبی و ملا محمد آملی و حاجی میرزا لطف الله روضه خوان و دیگران، با خود یکی گردانیده، و گروهی از طلبه ها را نیز گرد آورده، بدینسان یکدسته بزرگی برای ایستادگی در برابر مشروطه و مجلس پدید آوردند. تا چندی این دسته بندی نهانی بود و سپس با آشکار افتاد. «محرر» حاجی شیخ فضل الله در نامه ای که به پسر او در نجف، نوشته در این باره چنین خامه دوانی میکند: «این اوقات انجمنی از علما تشکیل شده بود که سیار است و حضرت مستطاب حجة الاسلام آقا و مجتهد تبریز و جناب خمایی و جناب آخوند ملا محمد آملی و و و و تشریف فرما تاکنون شده اند و در مجالس مخصوصه منعقد یافته است و هر روز منعقد در یکی از منازل اشخاص محترم که داوطلب میشوند میباشد و الحق علما و طلاب اجتماع خوب مینمایند و قریب هزار نفر و بیشتر علمای اعلام و طلاب کرام جمع شده و میشوند و بنای این مجلس بر حفظ بیضه اسلام و صون و صیانت از طرو موجبات مخالفت شرع و احکام موضوعه مجلس مقدس ملی میباشد»

بدینسان در تهران نیز، ملایان از توده روگردانده و برای ایستادگی در برابر مشروطه دسته هیبستند. این دسته بندی آسیب بزرگی بمشروطه توانستی رسانید و آنرا از بنیاد توانستی برانداخت. بویژه با بستگی که میان این دسته با سید کاظم یزدی در نجف میبود و یکدست نیرومند نهانی همگی اینان را بهم بسته میداشت.

با آن وابستگی که انبوه مردم بکیش میداشتند و رشته «تقلید» بگردنشان میبود، هیچگاه نشدی که با سخن و دلیل آنانرا از پیروی بملایان و دشمنی با مشروطه نگه داشت و بیگمان از این دسته بندی کار «شریعت خواهان» بالا رفتی و بیگمان خونریزیها رو دادی و چون در این هنگام مشروطه ریشه چندان استواری نمیداشت باسانی بر افتادی و از میان رفتی.

آنچه مشروطه را نگهداشت پافشاری های مردانه دو سید و آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی بود. اینسان پافشاری های که دیدند و زیان هایی که کشیدند از پشتیبانی بمجلس و مشروطه باز نایستادند و آنرا نگه داشتند.

همینکه دسته بندی انجام یافت ملایان بکار برخاستند. حاجی شیخ فضل الله در نشستهای درس بیکرشته بدگوییها از مجلس و قانون نیز میپرداخت. حاجی میرزا لطف الله بالای منبر بی باکانه نکوهش از مشروطه نموده مشروطه خواهان را ببدین میخواند. یکدسته از طلبه ها ببهارستان آمده در جلو مجلس می ایستادند که هر گاه که گفتگوی قانون اساسی بمیان آمد و یا در میان گفتگوی دیگری، اگر کسی از نمایندگان آذربایجان یا از دیگران سخنی «بخلاف شرع» گفتند، بریزند و او را بیرون کشند و بزنند.

این رفتار بیباکانه آنان بازادبخواهان گران افتاد و این بود از این سو نیز جنبشی پدید آمد و گروهی برای جلوگیری آماده گردیدند. نام حاجی شیخ فضل الله بزبانها افتاده بدگویی فراوان گردید. تا آنجا که پسرش شیخ مهدی ازو بیزاری نشان داد. حاجی میرزا حسن که خانه ای بکرایه گرفته و در آن مینشست مردم همسایه پیامش دادند که می باید از این کوی بیرون روی.

آن يك داصلی را که گفتیم حاجی شیخ فضل الله نوشته و برای افزوده شدن بقانون اساسی پیشنهاد میکرد در این روزها آنرا به چاپ رسانیده و در میان مردم پراکندند. روزنامه «صبح صادق» هم آنرا در شماره خود آورد. ولی مردم از این کار بد او بخشم آمدند و باداره روزنامه ریخته و آنچه از آن شماره بدست آوردند پاره کردند.

بدینسان يك آشوب دیگری در تهران پدیدار شد و برای آنکه نمونه ای از هنایش آن دسته بندی و از انداره بیم آزادبخواهان در دست باشد، تلگرافی را که در همین روزها از تهران بنجف فرستاده شده در اینجا میآوریم:

«نجف - حجة الاسلام خراسانی روحی فداء سالها زیر سایه ظلم جاننا و مالا، «مجنون آسبا مانده بودیم حال رفتیم اندکی در ظل عدالت زندگی نمایم دولت علمای، «صوری که خانمان سوز ماها بوده در طهران جمع میکند تا امر را بحجج الاسلام و «علمای حقانیون مشبه نمایند که مشروطه خلاف مصلحت است المستغاث بکم من حیل، «المستبدین بعدیقه طاهره سوگند میدهم بسایر حجج الاسلام نجف و کربلا و کاظمین، «و سامره روحنا لهم الفداء برسانید و علاج فرمایید و الا پناهنده بخارجه در محشر جواب»

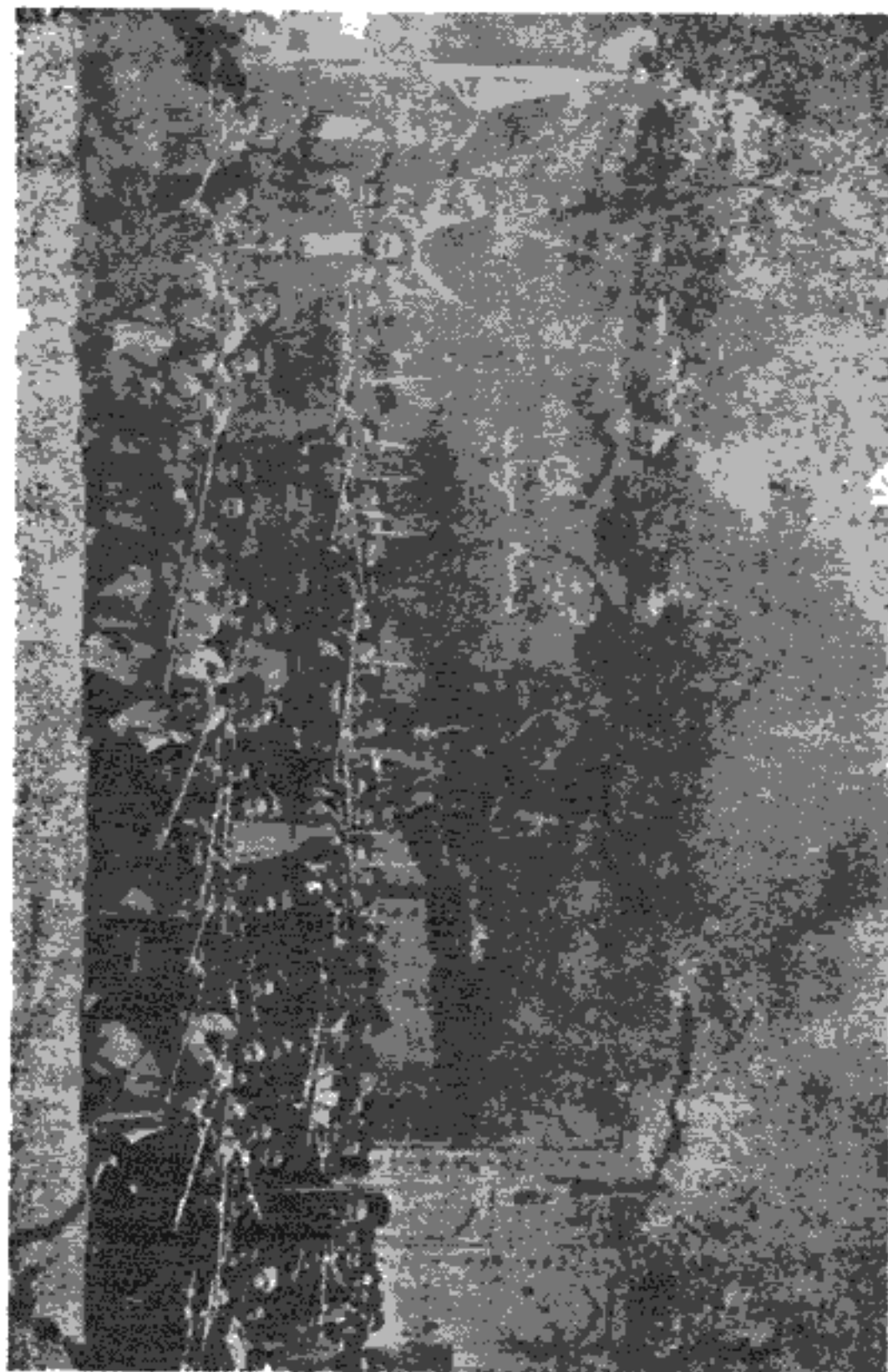
حجج الاسلام چون احتمال داشت طهران مخابره نکنند از بادکوبه مخابره شد (ملت)، يك نتیجه زشت این پیش آمدها پرسشهای پیاپی بود که کسانی از علمای نجف میکردند. خود فروشانی لنت میبردند از اینکه پا بستگی بدین و شریعت هر چه بیشتر نمایند، و بنامه یا بتلگراف «شرعی» یا «خلاف شرع» بودن مشروطه را بپرسند، و چون پاسخی رسید آنرا در اینجا و آنجا بخوانند و بدیگران برتری فروهند، و خواهیم دید که دامنه این پرسشها تا بکجا انجامید.

اما داستان ماکو، چنانکه گفته ایم ( ۱ ) چون جنبش آزادیخواهی **داستان ماکو** در آذربایجان رواج گرفت و در تبریز و دیگر شهرها آن شور و تکان پدید آمد آوازه این بماکو و آن پیرامونها رسیده در آنجا نیز مردم بتکان آمده چنین خواستند که در ماکو انجمنی برپا کنند، ولی اقبال السلطنه که ریشه کارهای آنجا را در دست، و خود دستگام پادشاهی میداشت خرسندی ننمود و در میان او با آزادی خواهان کشاکش پدید آمد. از انجمن ایالتی میرزا جواد ناطق را برای گفتگو با او و برپا گردانیدن انجمن فرستاد، و این بماکورفته با اقبال السلطنه گفتگو کرد و انجمنی در آنجا برپا گردانید.

پس از این مردم بشور و تکان افزودند، و چون عزت الله خان خواهرزاده اقبال السلطنه همراهی با مشروطه خواهان نشان میداد بانگیزش او مردم بماندن اقبال السلطنه در خاک ماکو خرسندی نداده او را بقفقاز بیرون راندند، و با تلگراف و نامه با انجمن ایالتی گفتگو آغاز کرده حکم رانی آنجا را برای عزت الله خان طلبیدند، و کار شور و تکان را بالا برده در بیشتر دیهها نیز انجمن باز نمودند، و بخود ستایههای بیجایی برخاسته به تبریز پیام فرستادند، و هر گاه مستبدین بخواهند خدا نکرده این مشروطه را بهم زده و میان ملت نفاق اندازند اول باید تمام اهالی و مشروطه طلبان ماکو را بقتل رسانده و بعد از آن بمقصود نایل شوند ..»

پس از زمانی با عزت الله خان نیز راه نرفته دستش را از کارها کوتاه گردانیدند یکدسته از هواخواهان اقبال السلطنه در دزدی نزدیک بماکو نشین میداشتند بر سر ایشان رفته بجنگ وزد و خورد پرداختند.

در اینمیان اقبال السلطنه در ایروان یا نخجوان نشسته پیش آمدها را می پاید و همانا میان او با محمد علی میرزا و اتابک همبستگیهایی میبود، و چون داستان جنگ با هوا خواهان خود شنیده بایران شتافت و از کردان جلالی چند صد تن سوار همراه بر - داشته بیاری پیروان خود رسید. کردان شبانه در برابر مشروطه خواهان سنگر پدید آوردند و بامدادان بجنگ پرداخته بانان چیرگی نمودند و بسیاری را کشتند. سپس بشهر نیز دست یافته نمایندگان انجمن و پیروان آزادی را دستگیر گردانیدند و بمشروطه -



پ ۱۰۸

این پیکره نشان میدهد یکدسته از آزادیخواهان تبریز را ( دسته سرخاب )

خواهان آزار و گزند بسیار رسانیدند . سپس کردان یغماگر بدیه‌ها رو آورده تاراج و کشتار دریغ نداشتند .

روزنامه جبل‌المنین تهران در يك شماره خود نوشته‌ای را از روزنامه کاسپی که بروسی در باکو پراکنده میشد ترجمه کرد که مایه سرافکنندگی هر ایرانی بایستی بود آگهی نویسی کاسپی از تهران پس از آنکه بنام سیزده دیه را می‌برد که بی‌کبار و پیران گردیده چنین می‌گوید : «ستهایی بمردم این آبادیها کرده اند که تاب فرساست : مردان را دوانیم کرده اند ، زنان را پستان بریده اند ، کودکان را برودخانه زنگبار انداخته اند ، هر کس نام انجمن را بزبان میراند زبان او را می‌برند » . میگوید : «از این زبان بریدگان بسیار است» . در این جمله‌ها اگر هم گزافه بکار رفته ، نتوان گفت که پاک دروغ است . زیرا دژخیمی و ستمگری این کردان بی‌اندازه میباشد ، و چون لکام آنان را رها کرده بجان بی‌دست و پایان اندازند هیچ ستمی دریغ ندارند . بویژه که نام «بابی» بروی مشروطه خواهان گزارده و بهانه نیکی بدست این خونخواران داده بودند .

چنانکه گفتیم شب چهارشنبه چهاردهم خرداد بود که آگاهی از خوی درباره این داستان خونین بانجمن ایالتی رسید و انجمن همان شبانه نمایندگان آذربایجان را در تهران بشکر افخانه خواسته چگونگی را با آنان آگاهی داد ، و آنان نوید کوشش دادند . ولی چه کوششی خواستندی کرد جز اینکه داستان را در مجلس یاد کنند و ناله و دلسوزی نمایند ، و یا چگونگی را به اتابک نوشته و از او چاره خواهند ، و از این کارها نتیجه توانستی بود؟!...

این زمان دربار آشکاره ستیزه کاری مینمود ، و از چند راه با مجلس و مشروطه نبرد میکرد . از یکسو ، چنانکه گفتیم سه مجتهد همدست گردیده بدسته بندی میکوشیدند ، و ملامحمد آملی آشکاره در منبر بدگویی از مجلس و نمایندگان میکرد . از یکسو تقیب السادات که یکی از تیولداران میبود به دشمنی برخاسته و چادری بنام روضه خوانی در خانه خود آفرشته تیولداران و دیگر بدخواهان مجلس را در آنجا گرد می‌آورد . از یکسو آشوب در شهرها فزونی یافته ، قوام‌الملک در شیراز و حاجی آقا محسن در عراق همچنان می‌ایستادند ، و مظفرالدوله در زنجان و عمیدالسلطنه در تالش پیروی از ایشان مینمودند . محترم‌السلطنه نماینده اتابک در مجلس پاسخهای شگفتی بکله و ناله نمایندگان میداد ، و پیدا بود که خواستشان جز ستیزه کاری با مجلس نیست . چنانکه در نشست روز شنبه هفدهم خرداد (۲۶ ربیع الثانی) ، چون گفتگو از داستان سالارالدوله و آشوب کرمانشاه بمیان آمد و حاجی میرزا ابراهیم آقا از بدگوییهای ملا محمد آملی گله کرد ، محترم‌السلطنه چنین پاسخ داد : « مسئله باید کلیت داشته باشد تمام مفاسد را رفع کرد نه اینکه از بعضی جلوگیری نمایند و از بعضی نکنند در پایین اطلاق شما بمردم بد می‌گویند و شما انتظام داخلی خودتان را نمیدهید آنوقت متوقع هستید در روی منبر پاره

حرفها را نزنند » .

حاجی میرزا ابراهیم آقا گفت : « مسئله ما کو را چه کنیم؟! » . چند روز است مشغول قتل و غارت هستند » .

پاسخ داد : « باید تمام مملکت را یکی تصور کنید و اقدام در رفع مفاسد را تعمیم بدهید » .

اینها بود پاسخیکه نماینده دولت در برابر خونریزیهای اقبال‌السلطنه و داد -



ب ۱۰۹

شیخ مهدی پسر مشروطه خواه حاجی شیخ فضل‌الله



خواهیهای انجمن تبریز می گفت . کردان دژخوی دیهها را ویران می گردانیدند ، و دولت که پاسخده ایمنی کشور می بود ، نماینده آن ، در برابر مجلس چنین بهانه می آورد . از چادر زدن نقیب السادات سخنی رفت و یکی از نمایندگان چنین گفت : « عجب اینجاست که حکومت در عوض آنکه جلو گیری کند خودش فراش می فرستد در زدن چادر کمک کنند » . دیگری گفت : « مفسد باید اخراج شود ، از صاحب چادر چرا جلو گیری نمی کنند و چادر را نمی خوابانند »

محتشم السلطنه چادر زنی شیرازی را در جلو بهارستان بهانه گرفته چنین پاسخ داد : « عرض کردم حکم باید کلیت داشته باشد . . . اگر باید خوابانید اول این چادر دم در را بخوابانید که در شارع عام است آنکه در خانه خودش چادر زده » . یکی از نمایندگان گفت : « وکلای شیراز حاضرند الان آن چادر را بخوابانند بشرط اینکه بعد از این هر کجا چادری زده میشود جلو گیری شود »

محتشم السلطنه پاسخ داد : « شما آقا خیلی تند می روید اول بقانون محمدی کسی نمیتواند وارد خانه کسی شود او در خانه خودش چادر زده است ولی اینها در وسط شارع عام چادر زده اند و این در شرع مستحسن نیست »

گفتگو از ایمنی کشور مبرفت ، و در پارلمانی که بآیین اروپایی برای گزاردن قانونهای اروپایی بنیاد یافته بود ، نماینده يك « حکومت جوری » ، رویه آخوندی بخود گرفته « مسئله شرعی » یاد میکرد . از اینگونه گفتگو فراوان رفت و در پایان چنین نهاده شد که کمسیون از علماء و از برخی نمایندگان و از وزیران برپا گردد و در باره جلو گیری از آشوبها گفت و شنید شود . باین نوید بیجا مجلس بپایان رسید .

انجمن ایالتی تبریز داستان راست دنبال می کرد ، و بپای نمایندگان آذربایجان را بتلگرافخانه خواسته بایشان سخت میگرفت . کار بجایی رسید که آشکاره گفتند : این آشوبها از انگیزش خود دولت است . اگر در تهران کاری از شما پیش نیورود بیاید در آذربایجان خود دست بهم داده بچاره درد ها کوشیم . نیز تلگراف پایین را برای اتابك فرستادند .

« توسط وکلای محترم آذربایجان حضرت اشرف اتابك اعظم ملت آذربایجان ، بی پرده اظهار عرض میدارد صدق مقال اینست که از روز ورود حضرت اشرف اطراف ، آذربایجان بلکه تمام نقاط ایران دچار انواع مصائب شده است و ظهور این غوائل با آن ، امیدواریها که بکفایت حضرت اشرف داشته اند مخالف است بلکه کم کم داعی بعضی ، شبهات از برای عامه ملت شده است لذا در مقام خیرخواهی عرض میکنیم که جهت اطمینان ، خاطر ملت باید فوری عزل اقبال السلطنه را از پیشگاه همیونی بخواید که موجب سکون هیجان ملت شود و تلگراف خوی راهم از نظر مبارك بگذرانید و ملاحظه فرمایید ،

« که کدام حس میتواند راضی باین فجایع شود . نتایج توقف چهارده ساله حضرت اشرف ، در ممالک متمدنه نباید موجب این قسم ظهورات غیر منتظره باشد فوری عزل اقبال ، و السلطنه را باتعمین مأمور ملت پرست و کافی از شخص حضرت اشرف متمنی است » .

« (عموم ملت) »

ازما کوهر روز آگهی دلگداز دیگری می رسید و انجمن خوی ایستادگی نموده پاسخ میخواست . مجاهدان و دیگران ، در تلگرافخانه بشور و خروش می پرداختند و سردستانان سخت می گرفتند .

ولی اینها هیچیک سودی نداشت ، و از تهران بیش از این نتیجه نشد که گفتند با دولت گفتگو میشود و اقدام خواهد شد . اتابك هم پاسخ آن تلگراف را باستایشهایی از خود داد ، و برای رویه کاری دستوری بنام نظام الملك فرستاد که « تحقیق واقعات ، ما کو کرده و با اصلاحات آنجا ، بکوشد .

آنچه در اینمیان بگستاخی دربار میافزود آگهی هایی می بود که از شکست سالارالدوله و گریختن او می رسید . چون از سوی او ایمن می گردیدند با مجلس و هواداران آن ستیزه بیشتر می گردانیدند .

### داستان سالار

#### الدوله

چنانکه گفته ایم در سالهای بازپسین زندگانی مظفرالدین شاه که عین الدوله میخواست محمد علی میرزا از ولیعهدی بردارد ، یکی از پسران شاه که آرزوی جایگاه او میکرد و کوششهایی بکار میبرد همین ابوالفتح میرزا سالار الدوله میبود . او خود حکمرانی کردستان میداشت و در آنجا میزیست ، ولی کارکنانش در تهران می کوشیدند و حاجی میرزا نصرالله ملك المتكلمین که از کردستان به تهران آمده بود یکی از کارکنان او میبود . لیکن چنانکه گفته ایم آن اندیشه عین الدوله پیش نرفت و محمد علی میرزا در ولیعهدی پایدار مانده آن گفتگوها از میان رفت . ملك المتكلمین نیز با آزادیخواهان پیوست و یکی از سخنرانان بنام گردید .

ولی سالارالدوله همچنان در آرزوی پادشاهی می بود ، و چون کشا کشهای توده را با محمد علی میرزا میدیدد آتش امید و آرزو در دل او فروزانتر میگردد . این بود کم کم پرده آرزوی کار برداشته نافرمانی آشکار ساخت ، و بادسته هایی که از کردان و لران تاراجگر گرد آورده بود به بروجرد و آن پیرامونها تاخه بتاراج و آزار پرداخت . جوان سبکسر بجای دلجویی از مردم همه را از خود بیزار میگردانید .

یکی از افزارهای کار او دروغهایی بود که از زبان مجلس و مشروطه خواهان می ساخت و می پراکند . به بسیاری از سران ایل و سرکردگان سوار نامه فرستاده چنین می نوشت که از سوی مجلس او را بیاری مشروطه خوانده اند و او بخوایش آزادیخواهان روانه تهران میباشد .

در این هنگام در کرمانشاهان دوباره آشوب برپا شده بود، و مردم آنجا که دو دسته گردیده یکی هوا خواه مشروطه و دیگری بد خواه آن میبودند، دوباره بکشاکش وزد و خورد برخاسته و کسانی در میانه کشته شده بودند. از تهران آقا محمد مهدی سر دسته آزادیخواهان را باینجا خواستند، و او نافرمانی نموده با پیروان خود در کنسول خانه انگلیس بست نشست، و در این هنگام نامه‌ای از سالار الدوله که باو فرستاده بود بدست



ب ۱۱۰

### سالارالدوله

افتاد که در آن چنین مینوشت:

« چنانکه آگاهی رسیده چند تن از نمایندگان پارلمان را در تهران کشته اند. تهران آشفته است از آذربایجان نیز یکدسته روانه گردیده اند، در این هنگام اگر شاهم «حس اسلامیت» میدارید همراهی کنید. من نیز همین روزها روانه خواهم گردید. »

کونسول انگلیس این نامه را بدست آورده، تهران فرستاد، و چگونگی باشکارا افتاده دانسته شد میان آقا محمد مهدی و سالارالدوله به بستگی میباشد، و سالار میخواست بنام هوا اداری از مشروطه مردم را بسوی خود کشد.

در مجلس بارها گفتگو بمیان آمد، و چون پیش آمد از دور بسیار بزرگ مینمود، مجلسیان چنین خواستند که دل بستگی بمحمد علی میرزا نشان داده و در چنین هنگامی پشتیبانی باو نموده دلجویی کنند. از اینرو بیزاری از سالار نموده و تلگرافی از سوی مجلس بنام نکوهش و رنجیدگی بوی فرستادند. نیز از سردارانی که سستی در شافتن بجنگ او مینمودند بدگفتند.

ولی پیش آمد بسیار کوچکتر از آن در آمد که پنداشته میشد، و شب یکشنبه هجدهم خرداد (۲۷ ربیع الثانی) آگاهی آمد که روز گذشته جنگ سختی میان سالارالدوله و سپاه او، با سرکردگان دولتی (گویا در نزدیکیهای نهاوند) رخ داده، و سالارالدوله پس از آنکه جنگی گریخته و سپاه او نیز شکست یافته و از میدان در رفته اند.

بدینسان کشاکش برس تاج و تخت از میان رفت، و آوازه‌ای که از آن بمیان

مردم افتاده بود فرونشست. همگی از سبکسری و کارندانی سالارالدوله در شکفت شدند، و این شکفت فزونیتر گردید هنگامیکه شنیده شد جوان بیخرد بکرمانشاهان رفته و در آنجا به کونسولخانه انگلیس پناهیده و دولت انگلیس را بمیانجیگری برانگیخته. محمد علی میرزا ناگزیر بود که از گناه او درگذرد، و پس از چندی او را همراه یکدسته قزاق بتهران آوردند و در پارک اتابک جا دادند، و در آنجا میبود تا پس از چندی با اروپا رفت.

چنانکه گفتیم این خیزش سالارالدوله یکی از انگیزه‌هایی بود که محمد علی میرزا را از بکار بستن نقشه خود، در باره مجلس و مشروطه بازداشت، ولی چون سستی کار سالار دانسته شد و آگاهی‌هایی از فیروزی دولتیان می رسید، دوباره دربار دلیری نمود و با مجلس بی پروایی فزونیتر گردانید.

مردم همین را عنوان گرفته میگفتند: چه شد که سالارالدوله را با آن نیرویی که می داشت از جلو برداشتند، ولی حاجی آقا محسن را که يك ملایسی بیش نیست و از چند ماه باز سرکشی و بیدادگری می کند از جلو بر نمیدارند؟! قوام الملك را که بتلگراف دولت نیز بی پروایی کرده از آمدن بتهران سر باز زده ناگزیر بآمدن نمیکنند؟! .. باقبال السلطنه که بدانسان دیه‌ها را ویران میکند چاره نمیکنند؟! .. پرده از روی کار برداشته شده و همه کس میدانستند که خواست دولت جز دشمنی با مشروطه و از میان بردن آن نیست.

روز دو شنبه نوزدهم خرداد (فردای آنروزی که آگاهی از شکست سالارالدوله رسیده بود) اتابک با وزیران بمجلس خواستی آمد که در باره آشفتنکی شهرها گفتگو شود و چاره اندیشیده گردد، و چون آنروز رسید و نشست برپا گردید، نمایندگان گفتارهایی در باره آشفتنکی شهرها و بیدادگری گردنکشان و اینکه جلو گیری از آنها بگردن دولت است را کردند.

اتابک بهانه آورده چنین گفت: « اینک تا کنون چنانکه باید اقدام شود نشده، بواسطه دو امر بوده یکی تمام نشدن دستورالعملهای حکام است که امروز حکام خود را بی تکلیف میدانند و دیگری مهیا نبودن اسباب و آلات اجراء. »

فرمانفرما وزیر عدلیه آشوبها پیرا که از بیست سال پیش در ایران رخ داده بود شمرده چنین گفت: « این اغتشاش بمنابین مختلفه دیگر همیشه در خاک آذربایجان و شیراز و غیره بوده و اختصاص با این چند ماهه اخیر نداشته. »

حاجی مخبر السلطنه وزیر علوم بهانه رنگینتر دیگری پیش آورده چنین گفت: « تمام این معایب و مفاسد که عنوان میشود ناشی از نبودن پول است و تمام اینها راجع بسابق است و نتیجه اعمال از چهل سال تا بحال است... عجاله باید در صدد تهیه و تدارک پول برآمده علاج عاجلی باید اندیشید... »



پ ۱۱۱

نوشته‌ای که در ۲۱ خردادماه نوشته شده

تن و امی گزارید .

حاجی میرزا علی تبریزی که یکی از نمایندگان خراسان میبود و اصطلاحات اصول را پیش کشیده چنین می گفت : « احکام شرعی دو قسم است یکقسم احکام اولیه واقعیه که احکام شأنیه میباشند و قسم دیگر احکام ثانویه ظاهریه که احکام فعلیه و منجزه میباشند و آنچه که معمول به مکلف است این قسم آخر است و این مختلف خواهد شد باختلاف

اتابک بیاری او برخاسته چنین عنوان نمود : « در اینکه بدون پول امورات اصلاح نخواهد شد شبهه نیست در اینصورت محتاج میشوم بقرض ، قرض را باید از خارج کرد یا از داخل ، من با خدای خود در خانه کعبه عهد کردم که هرگز از خارج قرض نکنم پس باید از داخل قرض شود از داخل هم موقوفست با تمام امور بانک و قتیکه در فرنگستان بودم عنوان بانک ملی در ایران خیلی قلوب مردم را متوجه باین جا ساخته و این بانک اسباب افتخار ایرانیان گردیده ولی بعد از ورود بایران دیدم در اینجا هیچ خبری نیست حالا خوبست حجج الاسلام و وکلاء عظام همت کنند و مردم را تشویق نمایند تا عمل بانک انجام پذیرد .

بدینسان داستان بانک ملی را که از شرطهای آن وام دادن بدولت بود و همین مایه رمیدن مردم شده و نا انجام مانده بود بمیان آورد . با این گفتگو مجلس بیابان رسید و هیچ نتیجه‌ای بدست نیامد .

در اینجا بود که تبریزیان تندی نموده بنمایندگان تلگراف می کردند : اگر در آنجا کاری پیش نمیرود بیابید خود در اینجا دست بهم داده بچاره درد ها کوشیم . یا تلگراف می کردند : « خیلی از حس و زبرد داخله تعجب حاصل شده که ماتلگرافاً استخلاص مسلمانهای ما کو را از دولت می خواهیم ایشان جواب میدهند که احکام لازمه در این باب فرستاده شده این قسم معلوم است که ریختن خون مسلمانان اسباب تفریح ایشانست ... »

در این میان در نشستهای مجلس گفتگو از قانون اساسی میشد .  
**پیشرفت یکی از خواستهای ملایان** آن بمیان آمد و صنایع الدوله رییس مجلس چنین گفت : « همه میدانید که اینگونه مطالب مهم از قبیل نظامنامه اساسی محتاج بچندین بار تکرار نظر است بلکه شاید پاره مطالب محتاج شود که بعلمای نجف اشرف اطلاع داده شود ، و این سخن از صنایع الدوله ساده فهمیده نمیشود .

پس در نشست بیستم خرداد ( ۲۹ ربیع الثانی ) بخواندن آن آغاز کرده بگفتگو پرداختند . نخست سخن از « اصلی » ، که حاجی شیخ فضل الله درباره دیده بانی علما بقانونها پیشنهاد کرده و بقانون افزوده بودند ، میرفت . بیشتر نمایندگان به « شریعت خواهی » یا از روی فریبکاری ، یا از ترس دسته بندی طلبه ما در حیاط بهارستان ، بودن چنان « اصلی » را در قانون بایا مسی شماردند ، و گفتگو از این می کردند که آیا آن چند تن « عالم » را مردم برگزینند ، یا مجلس ، یا علما ، و در این پاره سخنهایی میرانندند .

تنها تقیزاده و یکی دوتن دیگر از آذربایجان باین بیودن آن خرسندی نمیدادند . تقیزاده اصل بیست و هفتم را ، که می گوید : « استقرار قانون موقوف است بعدم مخالفت با موازین شرعی » ، پیش کشیده می گفت : با بودن چنین بندی نیازی بآن « اصل » نیست . می گفت : « نگهبانی بقانونها را همگی علما باید کنند ، و شما با این « اصل » آنرا تنها بچند

موضوع و اختلاف حال مکلف و تشخیص موضوعات با اهل عرف است نه با علما از علما باین احکام کلیه است مثل اینکه اگر دو نفر طبیب عادل حاذق تشخیص بدهند حال مریضی را که باید شراب بخورد در این صورت ارتکاب آن برای مکلف جایز و عقاب آن ازو مرتفع است پس تشخیص صحت و فساد حال مملکت که موضوع بحث مجلس است با اطباء حاذق که وکلا باشند هست هر موضوعی که به تشخیص آنها معین شد حکم کلی بر او بار خواهد شد در اینصورت لازم بنظر علمانیست « دانسته نیست مشهدی باقر بقال ، و اسناد غلامرضای بخدان ساز ، از این گفته های او چه می فهمیدند .

همچنین در نشستهای پنجشنبه و شنبه بیست و دوم و بیست و چهارم خرداد ( ۳۱ جمادی الاولی ) گفتگو میرفت ، و تا آن را با دیگر گونیهایی پذیرفتند و اصل دوم قانون اساسی گردانیدند ، بدینسان :

« مجلس مقدس شورای ملی که بتوجه و تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل ، و مرحمت اعلی حضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطانه و مراقبت حجج الاسلام کثر الله امثالهم ، و عامه ملت ایران تأسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن ، مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الا نام صلی الله علیه و آله ، و سلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامی بر ، و عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجود هم بوده و هست لهذا رسماً مقرر است در هر ، عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع ، از مقتضیات زمان هم باشند باین طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه ، و اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند معرفی بمجلس شورای ملی ، و نمایند پنج نفر از آنها را بسایر بیشتر بمقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق با ، و بحکم قرعه تعیین نموده بسمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلسین عنوان میشود ، و بدقت مذاکره و غور رسی نموده هر یک از آن مواد ممنونه که مخالفت با قواعد مقدسه ، و اسلام داشته باشد طرح آورد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیئت علماء ، در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجة عصر عجل الله ، و فرجه تغییر پذیر نخواهد بود .

این يك فیروزی از سوی « شریعت خواهان » بود و کسانی آن را يك کار بزرگی شماره شادی مینمودند . برخی میخواستند پیشنهاد آن را بخود بندند و کشاکشی در این باره میرفت . پیروان حاجی شیخ فضل الله از پیشنهاد با خط او ، پیکره برداشته در میان مردم پراکندند تا دانسته شود پیشنهاد از سوی او بوده .

پنداشته میشد پذیرفتن این « اصل » ملایان را خشنود گردانیده از دشمنی با مجلس و مشروطه باز خواهد گردانید . در اینمیان در بیرون هم گفتگویی میان دو سید با حاجی شیخ فضل الله میرفت . اینان میکوشیدند او را از دشمنی با مشروطه باز دارند ، و گویا

روز بیست و یکم خرداد ( سلخ ربیع الثانی ) بود که در خانه طباطبایی با بودن بهبهانی و آقا حسین قمی ( یکی از علمایی که در کمیسیون سنجش قانون با شرع میبود ) و سید جمال الدین افجهای و چند تن از نمایندگان مجلس ، نشستی برپا شد که حاجی شیخ فضل الله نیز با آنجا آمد ، و پس از گفتگو هایی که در باره ناسازگار نبودن قانون های مجلس با « شریعت » بمیان آمد ، و دو سید نویدهایی در این باره دادند ، حاجی شیخ فضل الله نیز نوید داد که دیگر دشمنی با مجلس نکند ، و مردم را بر سر خود گرد نیآورد ، و چادری بلند نکند ، و بدر خواست دو سید سوگند خورد ، و نوشته ای هم نوشته بدست طباطبایی سپرد . بدینسان نشست باخوشی و شادمانی پایان یافت و شیرینی آوردند و خوردند .

کنون ما پیکره يك پرسش و پاسخی را ، در باره مجلس و اینکه قانون های آن با « شریعت » ناسازگار نخواهد بود ، در دست میداریم که در « سلخ ربیع الثانی » نوشته شده و دو سید و افجهای و آقا حسین قمی و حاجی شیخ فضل الله و صدرالعلماء بان دستینه نهاده و مهر کرده اند ، و می باید گفت : یادگار آن نشست میباشد ، و اینک آن را در اینجا میآوریم : ( پ ۱۱۱ )

دو سید میخواستند همه چیز را با زبان و اندرز درست گردانند و در چنان شورشی که پس از هزارها سال در ایران رخ داده بود بجنگ و خونریزی نیاز نمیدیدند ، و این اندیشه ایشان یکی از سنگهایی در راه پیشرفت کار مشروطه گردیده بود .

باری کوشش ایشان سودی نداشت و حاجی شیخ فضل الله و همدستان او ، که این زمان گروهی میبودند و از دولت پول می گرفتند از راه خود برنگشتند . با آن نوشته که نوشته ، و با آن فیروزی که در مجلس یافته و پیشنهاد خود را در قانون جا داده بودند ، باز ناخشنودی مینمودند و از کوشش های بدخواهانه بار نمیایستادند . در این روزها گذشته از حاجی شیخ فضل الله و ملا محمد آملی ، حاجی میرزا لطف الله روضه خوان در منبر بدگویی از مشروطه و مجلس میکرد .

تنها درد شریعت نمیبود . حاجی میرزا حسن و حاجی خمائی که از شهرهای خود دور افتاده ، و در تهران هم آبرویی نمیداشتند ، و بسیاری از ملایان که رشته سود جوئیهای خود را نزدیک بکسیختن میدیدند ، چاره جز همراهی با دربار و کوشیدن به برانداختن بنیاد مشروطه نمی شناختند .

از شکفتیهاست که برادر طباطبایی ، سید احمد ، بجایگاهی که برادرش یافته بود رشک می برد و پیش افتادن او را بر نتافته با مشروطه دشمنی نشان میداد ، و از اینرو با اینان همراهی مینمود .

همچنین ، پسر حاجی آقا محسن عراقی با اینان میبود . پدر در عراق بشیوه لر و شاهسون دیه تاراج و کشتار می کرد و پسر در تهران بنام نگهداری « شریعت » بدسته بندی میپرداخت .



اسلحه معمول و متداول بود؟!... مینویسد: «فدایی ملت و جان نثار وطن ادیب کرمانی در این روز خدمات شایانی نمود که بعد ها سال از خاطر ها نخواهد رفت». مینویسد: «بالاخره چادر را خوابانیده بلکه چندین قطعه نموده با امام زاده زید برده توقیف کردند».

بدینسان کشاکش با فیروزی آزادبخوانان پایان رسید. فردای آنروز هنگام پین دسته های انبوهی از انجمنهای تهران در مدرسه صدر (که جایگاه انجمن اتحادیه طلاب میبود) گردآمدند، و پیش آمد دبروزی را بمیان نهاده بشور و خروش پرداختند. کسانی از آنان بخانه های طباطبایی و امام جمعه و صدر العلماء و دیگران رفته همگی را بمدرسه آوردند. بهبهانی بدرد چشم گرفتار و از تهران بیرون میبود. سخن راناسی از ملك المتكلمين و سيد جمال و شيخ علي زرندي سخن میراندند و چنین گفته میشد که با همان انبوهی بخانه های حاجی شیخ فضل الله و دیگران ریخته و همگی را از شهر بیرون رانند.

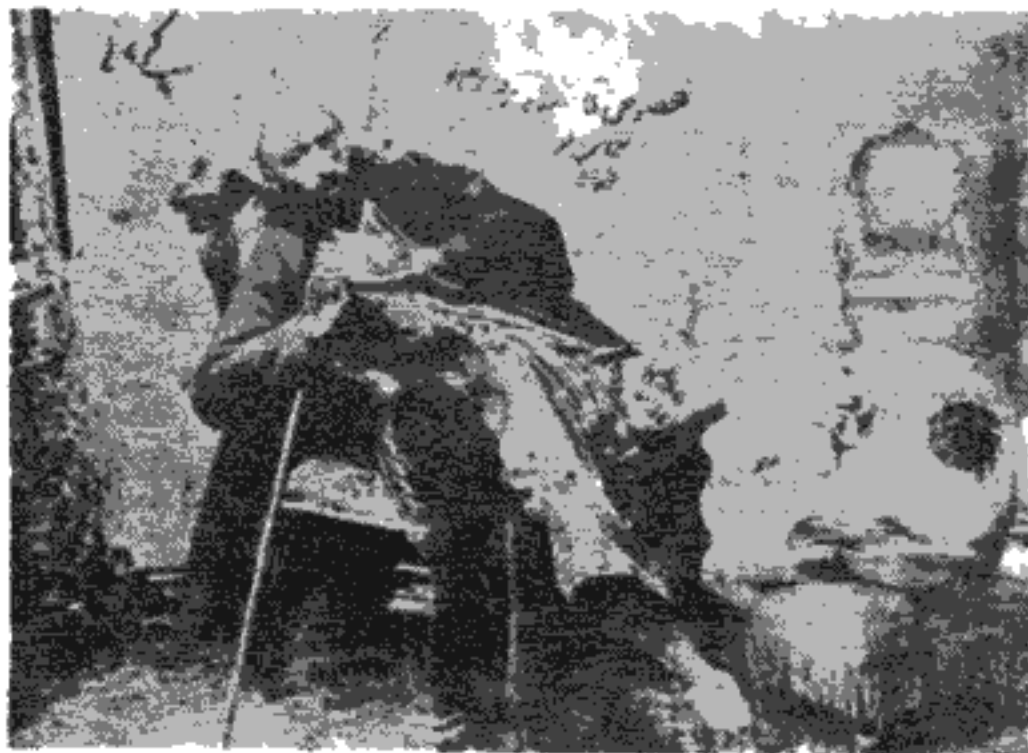
شادروان طباطبایی بالای منبر رفت و چنین گفت: «حاجی شیخ فضل الله چند روز پیش با من پیمان بسته که دیگر دشمنی با مشروطه نکند و مردم را بر سر خود گردنیاورد، و همین را نوشته و بمن سپرده. این را گفته نوشته را بیرون آورد و بهمه نشان داد، سپس با اندرز و خواهش شور و خروش را فرو نشاند و در همان بالای منبر نوشته ای بدست مردم داد بدینسان:

«بسم الله الرحمن الرحيم من متعهدم اگر جناب شیخ فضل الله برخلاف معاهده ای که، کرده است رفتار نماید خود بشخصه او را از تهران بیرون کنم ملا محمد آملی و حاجی، میرزا لطف الله هم باید بروند شهر جمادی الاولی محمد بن محمد صادق الطباطبایی»

بدینسان نشست بپایان رسید و مردم پراکنده گردیده بخانه های کوچیلین «شریعت» خود رفتند. «شریعت خواهان» میدان را بخود تنگ دیده و خواهان «عبدالعظیم» همان شب ملا محمد آملی و حاجی میرزا لطف الله رخت دیگر گردانیده از شهر بیرون رفته آهنگ عبدالعظیم کردند. همچنین حاجی شیخ فضل الله و حاجی میرزا حسن و دیگران با پیروان خود روانه گردیدند. تنها حاجی خماسی نرفته از آنان جدا شد. بهبهانی چند روز پیش از آن نامی از این در مجلس برده و سنایشی کرده و همین مایه جدایی او از دیگران گردید.

بدینسان یکدسته ای از علما از توده جدا گردیده و قانونی برای خود پدید آورده آشکاره بکشاکش و دشمنی پرداختند. این یکی از پیش آمدهای بزرگی در تاریخ مشروطه بود و دنباله بسیاری پیدا کرد. تا اینجا کشاکش در میان مشروطه و خود کامگی میبود، و تنها در باریان و پیروان ایشان با مشروطه دشمنی مینمودند. ولی از این هنگام کشاکش دیگری بنام مشروطه و کبش پدید آمد. چنانکه خواهیم دید با آنکه در آغاز

نیز گفته ایم که میانه اینان با سید کاظم یزدی بهمبستگی میبود و خواهیم دید که يك پسر او در عبدالعظیم با اینان پیوسته و با دست او نامه هایی از سید کاظم میرسید. از هر باره زمینه را برای دشمنی با مجلس آماده میدیدند، و این بود دست باز کرده بکوشهایی پرداختند. یکی از کارهاشان این بود که کسانی را (بنوشته روزنامه اتحاد



### پ ۱۱۲ ادیب کرمانی

(این بیکره پس از پیش آمد داستان فراولخانه و زخمی شدن ادیب برداشته شده و چون در اینجا باز نامی از ادیب میرفت آورده ایم)

۱۷ تن را) برگزیده برای آغالبیدن مردم بشهرها فرستادند. سپس روز پنجشنبه بیست و نهم خرداد (هشتم جمادی الاولی) بیک کاری برخاستند، بدینسان که بدستاویز آنکه سیزدهم جمادی الاولی روز مرگ دختر پینمبر است باید یکدهه روزه خوانی کرد، چادر بسیار بزرگی (از چادرهای دولتی) بمسجد آدینه فرستادند که در آنجا افراشته شود، و چنین میخواستند که بنام روزه خوانی آنجا را کانون خود سازند. از اینسو مشروطه طلبان چون آگاه شدند، چند هزار مردم بمسجد شتافته بجلوگیری پرداختند، و چون اینان بیشتر میبودند فیروز در آمدند.

در روزنامه جبل المتین مینویسد: «یکی از مستخدمین استبداد بانگ بر آورد که ما را جز روزه خوانی قصدی نیست. ملت او را گرفته تفتیش کرده چند حربه از شلول و قمه همراه او دیدند. گفتند: «ای غدار شقی هیچ تاکنون در مجلس روزه استعمال

اینان کاری از پیش نبردند ولی سرانجام کناره گیری آنان هنایش خود را کرد و دسته های بزرگی از مردم و از همان مشروطه خواهان پیروی کردند و با مشروطه و مجلس بدشمنی پرداختند .

چنانکه گفته ایم (۱) سه ماه پیش از این شیخ زین الدین زنجانی و کسان دیگری جدا گردیده بعبداالعظیم رفته بودند . چیزیکه هست آنان را در میان مردم ارجی نمی بود و کاری از پیش نتوانستند برد . ولی این دسته میان مردم ارجی مبداشتند ، و آنکاه دولت از اینان پشتیبانی مینمود . از اینرو بیم آسیب وزیران میرفت .

در تهران نخست پنداشته میشد که چند تنی از ترس جان بعبداالعظیم پناهنده اند و در آنجا نمانده بمراقی یاقم خواهند رفت . ولی سپس دانسته شد خواست دیگری میدارند و آنکاه دسته های دیگری از طلبه ها و تیولداران و برخی اوباشان بآنان پیوستند . رویهم - رفته پانصد تن یا بیشتر در آنجا گرد آمدند که در رفت همه را حاجی شیخ فضل الله مبداد . اما کارهای آنان :

نخست روز سوم تیر ( ۱۳ جمادی الاولی ) ملا محمد آملی تلگراف پایین را برای علمای نجف و کربلا فرستاد :

« بواسطه طغیان زنادقه و دعوت آنها بالحد و زندقه در مناظر و مجالس علناً و چهاراً ، و عدم رادعی تمام علماء الادونفرسه شب است در زاویه حضرت عبداالعظیم مقیم الله ، الله ، و فی حفظ الاسلام جانی محمد آملی »

سپس روز هفتم تیر ( ۱۷ جمادی الاولی ) تلگراف دیگری نوشته و همه پیشروان دستبینه بآن نهاده بهمه شهرهای بزرگی ایران ( ۱۴ شهر ) فرستادند ، بدینسان :

« حضور حجج الاسلام دامت برکاتهم فصلی دائر بحفظ قوانین اسلام و هیئت مجتهدین ، و عظام و سایر اصلاحات مردود و مکنون مکشوف عموم متحیر اساس دین منزلزل جهة »  
« پیش آمد غیر معهود اغلب علماء بحکم تکلیف مهاجر بزواویه مقدس عازم عنیات موقع »  
« اقدامات لازم ( فضل الله نوری ) ( احمد الحسینی الطباطبائی ) ( احمد الحسینی عراقی ) ( علی ) ( علی اکبر ) » .

چنانکه دیده میشود در این تلگرافها هوش آخوندی خود را بکار انداخته و چنین خواسته اند که هناینده ترین کلمه ها و جمله ها را بکار برند . و این شگفت که یکدروغی نیز پرداخته اند . زیرا چنانکه گفتیم آن يك « اصلی » که در باره دیده بانی علما پیشنهاد شده بود مجلس آنرا پذیرفت و بقانون افزود . در این تلگراف آنرا « مردود » باز مینمایند .

روزنامه تمدن مینویسد : بادستور شاه تلگرافخانه این تلگرافها را مجانی پذیرفت نیز مینویسد : همان روز تلگرافی از سوی انجمن های تهران باخشیج آن تلگراف



پ ۱۱۳

### حاجی محتشم السلطنه

ملایان بشهرها فرستاده گردید .

گذشته از این تلگرافها که بشهرها فرستادند برویه کاری نامه ای بشاء نوشتند که ما بقم خواهیم رفت و در آنجا علما را گرد آورده باشما خواهیم کوشید . نوشتند : « مجلس باسول اربعه ما کار نداشته باشد توحید ، نبوت ، امامت ، معاد » .

چون تیولداران نیز بایشان پیوستند ، و رویهم رفته کسان بد نهاد در میان نشان فراوان میبودند باز مردم کوشیده کسانی را که از تهران بزیارت میرفتند گرفته و بکینه مشروطه خواهان کتک میزدند .

روزنامه حبل‌المثین و برخی روزنامه های دیگر گفتارها در باره پیش آمد نوشته و از ملایان بدگویی فراوان کردند. روز یکشنبه یکم تیرماه ( ۱۱ جمادی الاولی) در مجلس گفتگو از پیشامد رفت.

شادروان بهبهانی سخن درازی راند. طباطبایی گفت: « حال اگر صلاح میدانید ما بجهت اتمام حجت میرویم بحضرت عبدالعظیم ببینیم حرف آنها چیست » ولی نمایندگان خرسندی برفتن ایشان ندادند.

روز سه شنبه سوم تیر ( ۱۳ جمادی الاولی ) که بازارها بسته و روز سوگواری میبود يك هنگامه ای در مسجد کهن سه سالار برخاست. چگونگی آنکه امروز پسر نقیب السادات با چند تن دیگری بشهر آمده و در مسجد سه سالار بزم روضه خوانی برپا کرده بودند و راستی آنکه میخواستند بیبانه روضه خوانی مردم را بشورانند و برخی از انجمنها از خواست آنان آگاه گردیده کسانی را از سوی خود بمسجد فرستاده بودند. يك ملایی بالای منبر رفته چنین عنوان کرد: « هر که بملما توهین کند کافر میگردد... » یکی از آزادیخواهان فرصت نداده از پایین پاسخی داد. حاجی ملا حسن نسامی اسبھانی رو باو گردانیده گفت: « راست میگوید. این فرنگی ما بها اسلام را خراب کردند شریعت را برداشتند... » یکی از آزادیخواهان از گوشه دیگری برخاسته گفت: « ما مطلع هستیم که این چه جمعیت است و شما را که فرستاده... » بدینسان کشاکش و هياهو برخاست و طلبه ها با چماقها بدست بمیان آمده بکنک کاری پرداختند. از آنسوی از بیرون آزادیخواهان آگاه گردیده بیاری همراهان خود شناختند و هنگامه بزرگ گردید. چون آگاهی بوزیر داخله رسید چند تن ژاندارم فرستاد که هنگامه را فرو نشانیده و پسر نقیب را که آزادیخواهان دستگیر کرده بودند بنام آنکه بزندان می بریم از دست ایشان بیرون آوردند.

روز سه شنبه دهم تیر ( ۲۰ جمادی الاولی ) چون تلگراف انجمن زنجان ( یاد آن خواهیم کرد ) رسیده بود در مجلس بار دیگر سخن از ملایان بست نشین بمیان آمد و گفتگوی بسیار رفت. نمایندگان گله داشتند که چرا دولت جلوگیری از آنان نمیکند و سرانجام سخن بآنجا رسید که گفتند « یا دولت رفع نماید یا بملت واگزارد ».

فردای آن روز در عبدالعظیم میرزا ابراهیمخان منشی سفارت فرانسه را که یکی از آزادیخواهان بنام شمرده میشد و به « زیارت » رفته بود کنک زدند. این پیش آمد با آن سخنی که روز گذشته در مجلس گفته شده بود تهرانیان را بشورانید. انجمنها دست بهم داده چنین نهادند که روز آدینه بازارها باز نشود و همگی آزادیخواهان با هر گونه افزار جنگ در مسجد شاه گرد آیند که از آنجا روانه عبدالعظیم گردیده ملایان را بیرون گردانند و این اندیشه خود را بهمگان آگاهی دادند.

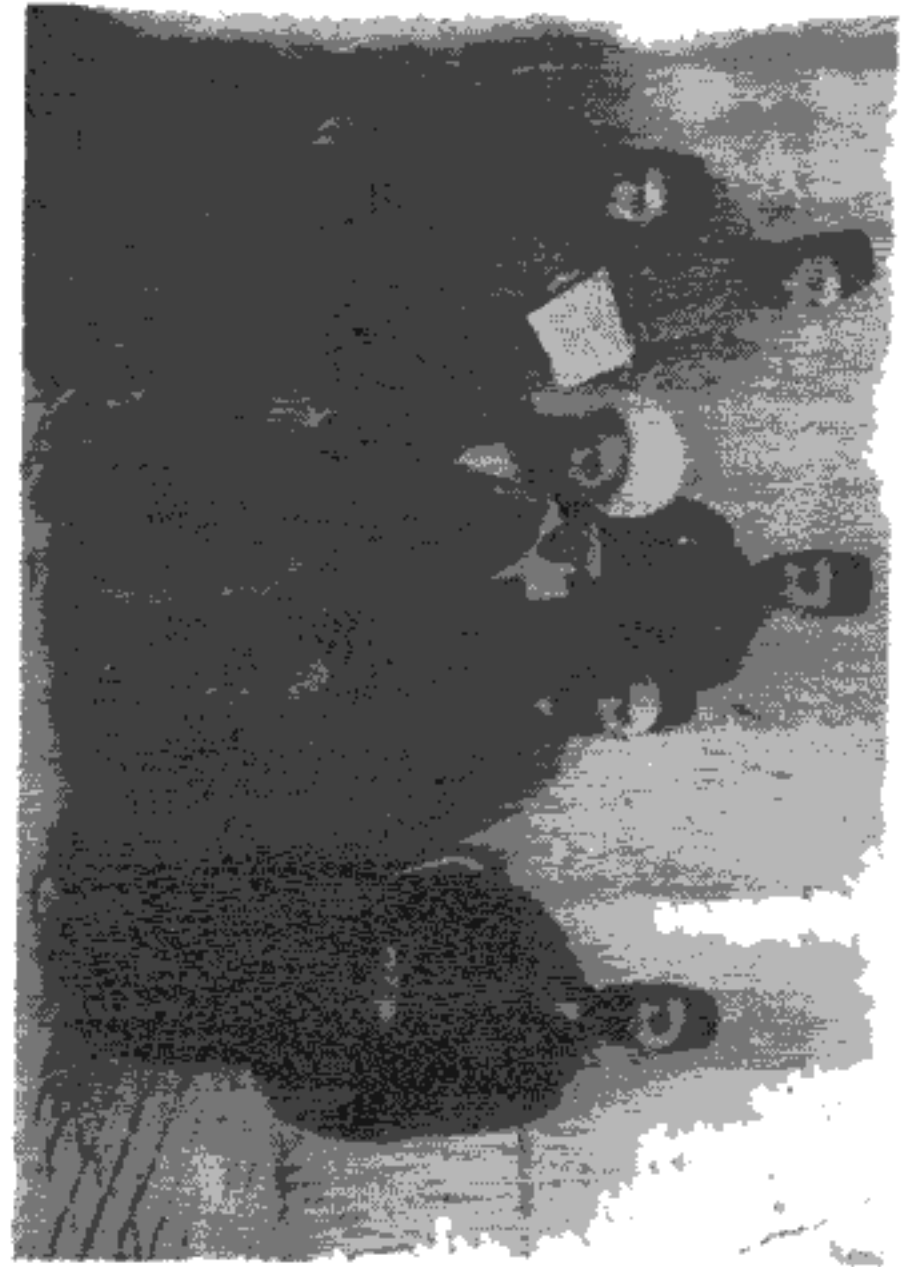
دو سید خواستند بار دیگر میانجیگری کنند و شب جمعه دوازدهم خرداد ( ۲۲ جمادی- الاولی) همراه صدرالعلماء و افضه ای و امام جمعه بی آگاهی از مجلس روانه عبدالعظیم

شده بخانه حاجی شیخ فضل الله فرود آمدند. باز باندرز و خواهش پرداخته چنین خواستند که حاج شیخ را ببازگشتن بتهران خرسند گردانند. ولی از گفتگو نتیجه بدست نیامد و ناگزیر شدند تهران بازگردند.

فردا پنجشنبه باز در مجلس سخن بمیان آمد. نمایندگان بکاریکه انجمنها میخواستند کرد خرسندی نداده و پس از گفتگوی بسیار بر آن شدند که کسانی را از نمایندگان بازار فرستاده بازاریان را از اندیشه نکشادن بازار باز گردانند. و نیز نامه هایی بانجمنها نوشته از آنان درخواست آرامش و خاموشی کنند.

بدینسان از يك آشوبی که بیگمان بخونریزی انجامیدی جلو گرفتند. فردا آدینه گروهی در مدرسه صدر گرد آمده و شور و خروشی نمودند. ولی چون مجلس درخواست آرامش کرده بود سردستانان بجلوگیری کوشیدند. در همان روزها مجلس تلگراف پایین را بشهرها فرستاد:

« خدمت آقایان حجج الاسلام و علمای اعلام و عموم کار آگاهان ملت زیدت توفیقانهم »  
 « حاجی شیخ فضل الله نوری از اول امر چون استحکام اساس مشروطیت را مخسل »  
 « منافع شخصی خود دیده و دانسته است که با توسعه اسباب عدل و تحقیق که از جمله »  
 « مزایای این اساس عالی است طریق استفاده شخصی مسدود میگردد و خفیه و آشکار »  
 « گاهی بمنوان موافقت و گاهی با اعلان مخالفت در اخلال ارکان سعادت مملکت کوتاهی »  
 « نداشت ولی آقایان حجج الاسلام مشیدین این بنای رفیع و مجلس مقدس شورای ملی »  
 « بگمان اینکه بالاخره جناب شیخ از سیر در خطوط تنگ و تاریک باطل نادم شده »  
 « بشاهراه روشن حق و سعادت توفیق عود نماید برفق و مماشات عمل مینمودند تا »  
 « اینکه چندی قبل بگرفتن وجه معتد بهی سعی بلیغ بعمل آورده که حکومت سیستان »  
 « وقاین را در حق حشمت الملك بر قرار نماید چون مجلس بملاحظات عدیده حکومت »  
 « مشارالیه را تصویب نکرد بالمره معاندت بسا مجلس مقدس را علنی نمود که اهالی »  
 « دارالخلافه از مخالفت های او بجان آمده و او هم مجبور بترك شهر پایتخت گشته و در زاویه »  
 « مقدسه حضرت عبدالعظیم چند نفر از مفسدین و معاندین را از قبیل پسر حاجی آقامحسن »  
 « عراقی معلوم الحال که از مدتی بواسطه تعدیات فوق العاده اش در عراق تحت احضار »  
 « و جلب بمحاكمه است دور خود جمع نموده از قرار معلوم برای اخلال توجه عمومی واضلال »  
 « مسلمین و القاء فتنه تلگرافات فساد انگیز بولایات مخابره نموده است اگر چه بسا »  
 « توجهات خاصه آیه الله عنبات عالیات و عموم حجج الاسلام و علمای اعلام ایران و موافقت »  
 « نامه اکابر دین مبین و همراهی عقلای مسلمین ظن کامل حاصل است که اغفالات این قسم »  
 « عالمان بیعمل مظهر هیچ گونه اعتنا و اعتباری نخواهد بود مهذا بسرای اینکه عوام »  
 « بیچاره در بلاد دور و نزدیک بدام تزویرات و تسویلات منرضین نیفتند لازم آمد مجمعی »  
 « از تفصیل حالات این شخص بتوسط التفات حضرات عالی گوش زد خاص و عام گردد تا »



پ ۱۱۴

شادروان حاجی شیخ علی اصغر لیلوایی با چند تن از سران آزادیخواهان تبریز

سینه روی شود هر که در او غش باشد (مجلس شورای ملی) ،

حاجی شیخ فضل الله و همدستان او که آن تلگراف را بشهرها فرستادند امیدمند شورش و جنبش مردم می بودند . ولی چنان نتیجه ای بدست نیامد . مردم چون نخستین بار بود که بدمشروطه را می شنیدند تکانی از آن خوردند و بیگمان این سخن جایی در دلهای آنان باز کرد . چیزیکه هست بشورش برنخاستند تنها در زنجان ملاقربانعلی آنرا دستاویزی ساخت و با انجمن بدرقناری کرد (چنانکه خواهیم آورد) ، و در نیشابور حاجی میرزا حسین که بدخواه مشروطه میبود بدلیبری افزود و با انجمن بکشاکش برخاست که درمیانه یکتن زخمی

گردید . در شهرهای ایران بیش از این اندازه ها کارگر نیفتاد . بویسزه پس از رسیدن تلگراف دارالشوری که مایه دلداری مردم گردید و از بیشتر شهرها پاسخهای همداستانی رسید .

اما در نجف از این تلگرافها آشوبی پدید آمد . زیرا چنانکه گفتیم در آنجا سید کاظم یزدی بامشروطه دشمنی مینمود و چون این تلگرافها باورسید و آگاهی از پیشامد یافت با اینان همداستانی نمود و پیروان او آشوب پدید آوردند .

این سید کاظم با آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی در يك شمار ولی از آنان پس ترمی بود .

این زمان چون ناسازگاری را که درمیانه کیش شیعی و مشروطه میبود ، و کشاکشی را که در میان آندو میرفت ، و رمبذگی را که پیروان کیش شیعی از مجلس و مشروطه پیدا کرده بودند ، می دید دشمنی بامشروطه را يك راهی برای پیش افتادن خود میشناخت . آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی و حاجی تهرانی مردانگی نموده و از دستگاہ خود چشم پوشیده و در بند خشنودی یا ناخشنودی مردم نمی بودند ، و در چنین هنگامی نیز از پشتیبانی بمجلس باز نمی ایستادند . ولی سید کاظم جز سود خود را نمی جست و جز در پی دستگاہ « آیت اللهی » نمی بود ، و توده و کشور و این چیزها در نزد او ارج نمیداشت .

در نجف ایرانیان دسته انبوهی میبودند و بسیاری از آنان هواداری از مشروطه مینمودند . همچنین دسته بزرگی از طلبه ها آزادیخواه میبودند . اینان خواستند سید را از بدخواهی باز دارند ، و ازو خواستار تلگرافی برای مجلس شدند . سید سر باز زد . در اینمیان يك کار بیخردانه ای نیز از کسانی رخ داد ، و آن اینکه نوشته بیم آمیزی بانگاره دو شلول پرداخته ، و آن راشبانه بدر صحن چسبانیدند . در آن روزها چنین کار فراوان کرده میشد .

پیروان سید همین را دستاویزی ساختند و بهیاهوی برخاستند که سید را میخوانند بکشند ، و آن کار بیهوده ای را بسیار بزرگ گردانیده با آزادیخواهان بدشمنی آشکار پرداختند و زبان به نفرین و دشنام گشادند .

بدینسان دو دستگی در نجف پدید آمد و چون دولت عثمانی هنوز مشروطه نشده و کار کنان سلطان عبدالحمید دشمنی سختی با مشروطه نشان می دادند حکمران نجف نیز بهواداری از سید برخاست . همچنین طلبه های عرب و بومیان نجف هواداری از او نمودند .

در این هنگام بود که چنانکه گفتیم ، تلگراف آملی از تهران رسید و او پاسخ پایین را فرستاد :

« جناب ثقة الاسلام آملی دامت برکاته از تجری مبتدعین و اشاعه کفریات ملحدین »



« که نتیجه حریت موهومه است قرار مسلوب تلگراف مزید تشویش بعمون الله متمنیات ،  
 « ایشان شدنی نیست البته دفع کفریات و حفظ عقیده و اجراء قوانین محکمه قرآنیه و ،  
 « شریعت ابدیه محمدیه هم فرائض ربانیین علماء با ملاحظه جهات موجبات صلاح و سیانت ،  
 « دین و دعاء مسلمین منظور اطلاع داده بذل مجهود شود . »

سپس نامه‌ای نیز در همین زمینه نوشت . پس از دوسه روزی تلگراف دیگر ملایان  
 رسید . آخوند و آن دو تن دیگر پروایی ننمودند ولی سید کاظم و پیروانش آنرا دستاویزی  
 گرفته بیافشاری افزودند ، و پیروان سید شادبها نمودند . پس از چند روزی تلگراف  
 مجلس رسید که بهمه علما فرستاده بودند . همچنین تلگراف درازی از انجمن‌های تهران  
 رسید که از بدخواهی بست نشینان و در بار ناله نموده و در خواسته بودند که علماء حاجی  
 شیخ فضل الله و هم دستانش را بتجف بخوانند . سید پروایی باینها ننمود و پیروانش آنها را  
 نشان ناتوانی مجلس گرفتند ولی آخوند و یارانش پاسخ پابین را دادند .

« مجلس محترم شورای ملی رفع الله قواعد تلگراف موحش انجمن شریف واصل ،  
 « و از مخالفت مخالفین بامجلس محترم ملی اسلامی خاطر قاطبه اهل اسلام ملول گشته ،  
 « عموم اهل علم و کافه ممتحنین شریعت مطهره حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و ،  
 « سلم را اعلام می‌دارد که خداوند متعال گواه است ما بایمده دار غرض جز تقویت اسلام ،  
 « و حفظ دماء مسلمین و اصلاح امور عامه نداریم علیهذا مجلسی که تأسیس آن برای رفع ،  
 « ظلم و اغاثه مظلوم و اعانت ملهوف و امر بمعروف و نهی از منکر و تقویت ملت و دولت و ،  
 « ترفیه حال رعیت و حفظ بیضه اسلام است قطعاً عقلاً و شرعاً و عرفاً راجح بلکه واجب ،  
 « است و مخالف و معاند او مخالف شرع انور و مجادل با صاحب شریعت است رجاء و اتق ،  
 « که تاکنون انشاء الله تعالی کسی مخالفت نکرده و نخواهد کرد و هر گاه برخلاف این ،  
 « مضمون کتیباً و تلگرافاً نسبتی بماداده شود کذب محض احضار را صلاح ندیدیم مهمات ،  
 « را اطلاع دهید الاحقر نجل حاجی میرزا خلیل الاحقر محمد کاظم خراسانی الاحقر عبدالله ،  
 « دمازندرانی »

رسیدن آن تلگرافهای پیاپی ، و داده شدن این پاسخهای آخشیج هم ، آشوبی در  
 نجف پدید آورد و دو دستگی و دشمنی سختی در گرفت . سید کاظم که در فریفتن مردم  
 و شورانیدن عامیان استاد میبود تکان سختی بایشان داد . ایلهای عرب که در پیرامون  
 نجف و کربلا ، در کنار فرات نشیمن میدارند شیمی اند ، آگاهی بانان فرستاد که دسته دسته  
 باتفنگ و فشنگ بنجف آمدند و گرد سید را گرفته بهیاهوی برخاستند . هر روز بشیوه  
 عرب « هوسه » میکردند و شعرهایی در دشنام بمشروطه می‌خواندند . هر که را مشروطه -  
 خواه میشناختند آزار درین نمی‌گفتند . هر روز که سید برای نماز بصحن می‌آمد چند  
 هزار پیروان از ایرانی و تازی در پشت سرش بنماز می‌ایستادند ، در حالیکه در پشت سر  
 آخوند پیش از سی‌تن یافته نمیشدند . کار بجایی رسید که آخوند و آن دو تن دیگر از



پ ۱۱۵

سید عبدالرحیم کاشانی رئیس انجمن بنی فاطمه که با بچه‌ها و  
 بستگان خود تفنگ بدوش بیکره برداشته

شرمساری یا از بیمناکی ، میخواستند از رفتن بنماز باز ایستند . چنانکه گفتیم در این  
 داستان دست دولت عثمانی نیز در میان میبود که با مشروطه ایران دشمنی نشان میداد  
 و از رسیدن آن بخاک عثمانی سخت بیم داشت .

برای آنکه این داستان روشن گردد ، نامه‌ای را که در همان روزها یکی از پیروان  
 سید کاظم بنام شیخ عبدالحسین یزدی به پسرش سید احمد که گفتیم در عبدالعظیم نزد حاجی  
 شیخ فضل الله میبود نوشته و یاد این داستان را کرده در اینجا میآوریم . این نامه در بیستم

تیر ( یکم جمادی الثانی ) فرستاده شده ولی بتهران دیرتر رسیده و بایک نامه دیگری که ازسید علی پرسید رسیده بود ، در یکی از روزنامه های بست نشینان بچاپ رسیده :

« بعرض میرساند امید که خداوند وجود مبارک جنابعالی را از جمیع آلام و ، اسقام مصون و معجروس بدارد تلواً فی الجملة شرح بعضی وقایع را بعرض میرسانم که ، حضرات مفسدین آن حدود خواستند تلگراف مساعد بااعراض خبیثه خود که فی الحقیقه ، هدم اسلام و پایمال کردن کلمه طیبه ( لا اله الا الله و محمد رسول اله صلی اله علیه و آله - ، و سلم ) بود از حضرت مستطاب حجة الاسلام و آیه الله فی الانام حضرت آقا بگیرند امتناع ، شدید میفرمودند لذا مفسدین در مقام صدمه و اذیت آن وجود مبارک برآمدند حتی ، تهدید بقتل و صورتیکه مشتمل بر این معنی و دو شکل شش لول بر آن کشیدند نوشتند ، و پردرهای صحن مقدس چسبانیدند اهل نجف از عرب و عجم که این معنی را دیدند از بطلان ، این امر و اغراض مفسدین مطلع شدند بکلمه واحده آنها را لعن کردند و این معنی ، موجب آن شد که متدینین و علماء و اهل علم متمکن از بدگویی و انکار این امر مشوم ، شدند و بحمد الله اهل حق قوتی گرفتند لاینقطع شیوخ اعراب و علماء ایشان از حضرت ، و آقا و اصحاب ایشان سؤال از مرتکبین این امر شنیع مینمودند که آنها را به مجازات ، خود برسانند و تلف کنند از خود حضرت آقا جوابی بغیر آنکه بخدا وا گذاشتیم و ، احدی را نمی شناسیم نشنیدند و یکروز خود آقا هم بر منبر درس بمحضر همه آقایان ، طلاب فرمودند که امر راجع بدین اسلام است و حفظ نفوس و اعراض مسلمین باید بشود ، و حفظ شوکت مذهب جعفری صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین و ابنائیه المصومین و ، دماء باید بشود و این معنی جز بمطابقه با شریعت مطهره نخواهد شد و از کشتن هم ، باک ندارم چیزی از عمر من باقی نمانده که از آن خائف باشم و از دین خود دست ، بردارم و دیگر حضرت آقا ساکت بودند هیچ نمیفرمودند تا آنکه مدتی لاینقطع از ، علماء و متدینین بلاد عجم و اهل علم و متدینین آنجا مکاتیب مشحون از تشکیلات فوق العاده ، از ظهور فتن و شیوع بدع و بی پردگی کفره و زناده و ملاحده و فرنگی مآبان و انتشار ، کلمه کفریات و جسارت بانبیاء و ائمه و بالخصوص حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله ، و حضرت ولی عصر عجل الله فرجه رسید حتی آنکه نوشته بودند که ملاحده علانیه وجود ، مبارک امام زمان علیه السلام را بوجود موعوم تعبیر میکنند باز هم حضرت آقا ساکت ، بودند تا آنکه در چندی قبل تلگرافی از جناب ثقة الاسلام آقای آخوند آملی دامت ، ایام افاضاته در شکایت از کمال شیوع این معانی و پناه بردن اهل علم و اخبار بحضرت ، عبدالعظیم رسید خیلی اسباب وحشت خاطر مبارک حضرت آقا گردید جوابی از آن تلگراف ، مطابق صورت جوف مرقوم فرمودند این معنی اسباب شدت اضطراب شیاطین و شرکاء ، مدحدین گردید در مقام اذیت آن وجود مبارک برآمدند و گاهی فی الجملة سوء ادب ، لسانی از آنها شنیده شد و بعضی از طلاب عرب مسبوق شدند کسبه بازار هم فی الجملة ،

« مستحضر شدند و در این بین هم تلگرافی از تهران رسید که مضمون آن شدت ضعف و اضطراب ، ملاحظه؛ آنجا بود این مفسدین خیلی ناچار شدند و پرده حیارا بکلی از خود دور کردند و ، در صحن بنای های وهوی گذاشته شاید بتوانند خاطر آقا را مضطرب نمایند و تلگرافی ، مطابق اغراض خبیثه خود بگیرند عرب و عجم نجف که از این معنی مستحضر شدند فردای ، آن شب در محل نماز جماعت تمام مردم از کسبه و تجار و عرب و عجم همگی مسلح ، بودند خدمت حضرت آقا هجوم آوردند و فریاد میزدند که تمام مفسدین نجف را ، خواهیم کشت حضرت آقا و اصحاب هر چه آنها را آرامی میدادند آرام نمیگرفتند حکومت ، هم باجمعی عساکر در صدد امتثال و اطاعت آنچه امر بفرمایند برآمد جواب همان بود ، که بخدا وا گذاشتم و بغیر از خدا کسی را ندارم و نمی خواهم و افتضاح این امر بحدی ، رسید که حتی اطفال اهل نجف مفسدین اهل عجم را لعن میکنند و از قراریکه میگویند ، حکومت عثمانی در صدد اخراج مفسدین است این خبر آشوب نجف که بمشایر اطراف ، رسید از جانب شیوخ اعراب لاینقطع رسول خدمت حضرت آقا میرسید که ماها در جمیع ، مراتب حاضریم و با قبیله خود بنجف اشرف خواهیم آمد خداوند طول عمر بحضرت ، مستطاب شریعتمدار آقای اخوی آقا سید علی بدهد که الحق غوث الشریعه و حامی الشیبه ، ایشان بودند از اول ورود بنجف اشرف با آن لسان بلیغ با آیات قرآنی و خطب ، نهج البلاغه و ادعیه صحیفه سجادیه و اخبار اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین در جمیع ، مجالس و محافل صحن مطهر و مجلس درس طلاب را موعظه فرمودند که باید انجام ، امر ایران بمطابقه با شرع انور باشد تا نفوس و دماء و اموال مسلمین محفوظ ماند و ، تکمیل عقاید اسلامی مسلمین بشود و از جهت صحبت های ایشان بود که مقدسین و متدینین ، بیدار شدند و امر باینجا رسید .

«شکر الله مساعیه الجمیله والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»

«العبد عبدالحسین یزدی»

این بود داستان جدا شدن « شریعت خواهان » از توده . در آن

**یک کار بیروده ای** هنگام که این کشاکشا در میانه تهران و عبدالعظیم و آن آشوب

**در اسپهان**

در نجف میرفت در اسپهان و آذربایجان و زنجان و قزوین و در خود

تهران و تبریز بار دیگر گفتگوهای میرفت . ما چون خواستیم داستان کشاکش « شریعت

خواهان » را بجایی رسانیم اینست بآن داستانها نپرداختیم . ولی کنون میباید یکماه

کما بیش باز گردیم و آن داستانها را یکایک بنویسیم:

نخست پیش آمد اسپهان را یاد میکنیم : چنانکه گفته ایم (۱) جنبش مشروطه -

خواهی در شهر های ایران بیک گونه نمی بود و در هر شهری از روی کمی یا بیش

در اسپهان پیش از جنبش، ملایان بویژه حاجی آقا نورالله و آقا نجفی، بسیار چیره میبودند و در همه چیز مردم را بدلتخواه خود راه میبردند. از اینرو مشروطه خواهی در اسپهان رویه ملا بازی داشت و اسپهانیان بیش از همه بکارهای بیهوده و نمایشهای خنک میپرداختند.

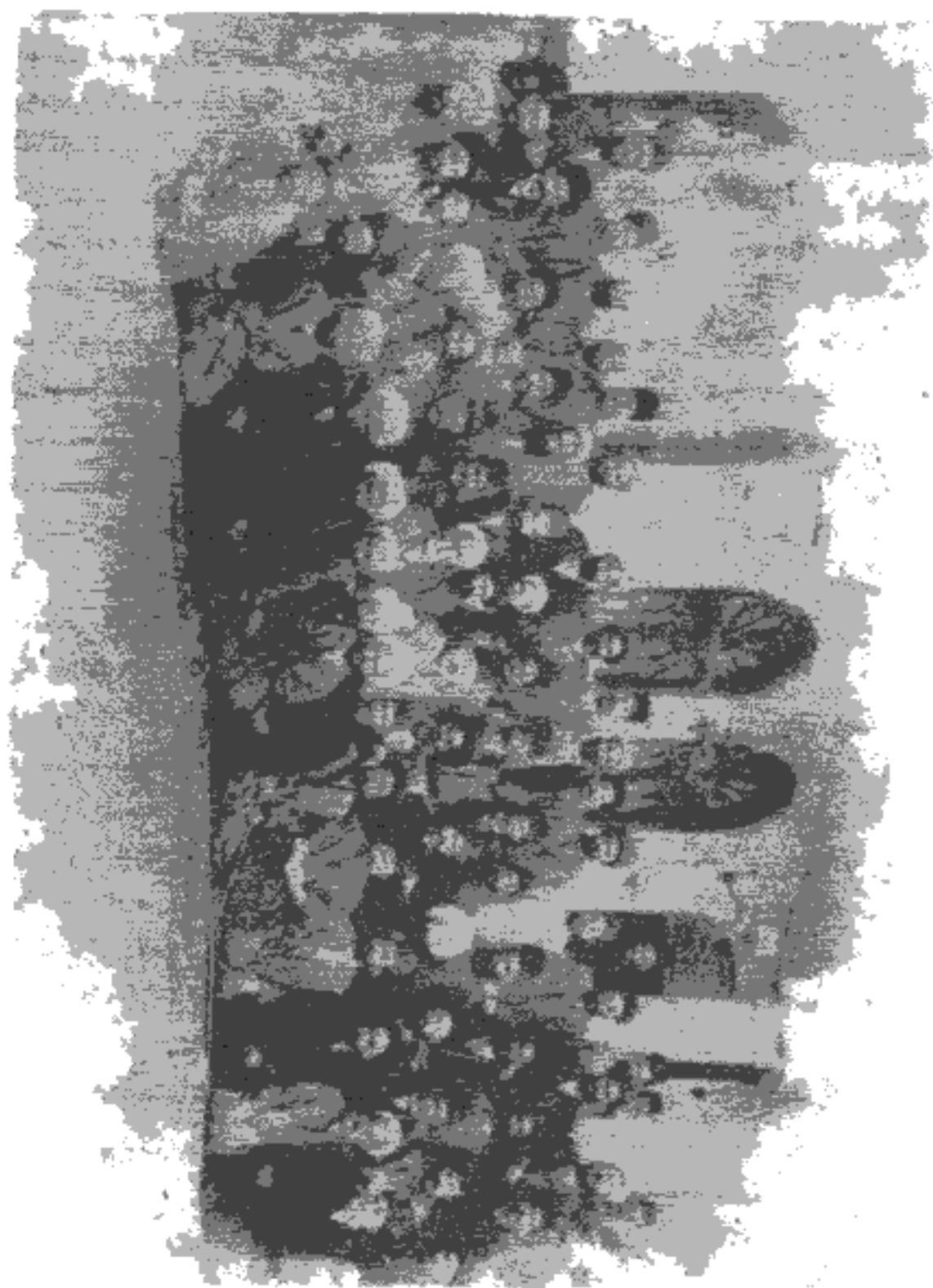
چنانکه گفتیم چون پسر رحیمخان در قره داغ با شوب پرداخت و کسانی را از روستایان بیگناه کشت و این گفتگو جنبش تهران را پدید آورد در بسیاری از شهرها بنام آن کشتگان یا بگفته خودشان «بنام شهدای آذربایجان» ختمها درچیدند و سوگواریها کردند. لیکن سپس چون داستان ماکو پیش آمد دیگر درجایی بختم گزاردن و سوگواری کردن نپرداختند (و نبایستی پردازند). مگر در اسپهان، که با دستور ملایان چند روز بازار را بستند و بیک نمایشهای ناستوده و بیهوده ای برخاستند. چون یکی از اسپهانیان این داستان را نوشته و پروژنامه بلدیة فرستاده و آن بچاپ رسانیده بهتر میدانیم برخی از نوشته های او را بیاوریم. مینویسد:

«روز سه شنبه (۲۰ خرداد) مردم بانجمن مقدس رفتند در چهل ستون چندین هزار مردم جمع شدند تلگرافی که شب سه شنبه از اهالی غیور ایران پرور آذربایجان رسیده بود قرائت شد که جان ها فدای همه اشخاص غیور وطن دوست باد خلاصه مضمون شهدای ماکو که اقبال السلطنه دور قلعه ماکو را احاطه نموده و اهل قلعه را بقتل رسانیده و اموال آنها را بفارت برده اند اجساد طیب آن ها را سوزانیده. . . . طلب یاری از اسفهان خواسته بودند این خبر وحشت انگیز که با اهالی اسفهان رسید یکمرتبه صداها را بگریه بلند نمودند عجب محشری برپا شد اینقدر مردم گریستند که بعضی بیهوش شدند. . . .

از اهالی اسفهان چنین اتفاقی کسی خاطر ندارد خوبست سایرین هم از اینها یاد بگیرند. پس از قرائت تلگراف آذربایجان دو ساعت بفروب مانده بود تمام بازارها و دکانین را بستند علماء و تجار و اصناف از هر طبقه به تلگرافخانه رفتند باز تجدید قرائت تلگراف شد صدای ناله از خلق بلند و بعد تلگرافی بمجلس مقدس شورای کبرای ملی و بخاکپای مبارک همایونی مخابره شد.

روز چهارشنبه سلخ (ربیع الثانی) مردم در تهیه فاتحه خوانی بودند روز پنجشنبه غره جمادی الاولی بازارها را سیاه گرفتند و مجلس فاتحه خوانی در چهل ستون منعقد شده تمام اطافهای چهل ستون را قرآن و شصت پاره گزارده بودند و تمام قاریها بقرائت قرآن مشغول یکساعت از ظهر گذشته حضرت آیه الله و آقای ثقة الاسلام مدظله العالی تشریف فرمای چهل ستون شدند آقایان علمای دیگر با تجار محترم هم تشریف آوردند منبر گزاردند حضرت اذاکرین کثر الله امثالهم تشریف فرمای منبر واقعه شهدای ماکورابیان نمودند شورشی برپاشد که نه زبان را یارای سخن و نه قلم را قدرت.

یکدسته سینه زن از مسجد جامع با علمهای سیاه و اشریعتا و اشریعتا گویان وارد



پ ۱۱۶

این پیکره نشان میدهد یکدسته از نمایندگان مجلس شوری را در دوره یکم. نمایندگان آذربایجان نیز در اینجا هستند

آگاهیهها و سستی یا استواری خویها و بودن و نبودن پیشروان شاینده، جنبش رنگ دیگری میداشت.